

حق تعیین سرنوشت در حقوق ایران و حقوق بین الملل

حسین شعبانی^۱ مهدی خانی^۲ ناصر شیرکوند^۳

صفحه ۱۴-۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۱۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۱۵

چکیده

به رسمیت شناختن نقش سیاسی مردم و میزان آن در قانون اساسی بیانگر ظرفیت دولت ها برای حضور فعالیت شهروندان در قالب افراد یا گروه ها در زمینه های مختلف اداره امور کشور به عنوان یک حق سیاسی است. وجه بارز حقوق سیاسی در میزان مشارکت سیاسی مردم برای اداره حکومت ها متجلی می شود. اگر این حق به عنوان حق سیاسی، در قانون اساسی و در حدود انتخاب تعیین زمامداران، نظارت بر عملکرد مسئولان، مطالبه از ایشان و نهایتا پاسخگویی مسئولان به مردم، پیش بینی شده باشد، می توان این قانون را به عنوان قانون اساسی مردم سالار بر شمرد. با این وجود در نظام های دینی همچون جمهوری اسلامی ایران محوریت اداره کشور و حتی تصویب قوانین، از شرع منشا می گیرد. تفاوت دیدگاه هایی در مورد اختیار و حتی توانایی مردم برای اعمال نظر در اداره امور به وجود آمده است، لیکن با وجود این نظرات مغایر، تفاوت دیدگاه ها نمی تواند و نباید اصول اساسی که بر مبنای شروع تدوین و به تصویب ملت رسیده را تحت تاثیر قرار داده یا آن ها را نادیده بگیرد. همچنین حق تعیین سرنوشت از موضوعات مهم در حقوق بین الملل معاصر نیز است، این حق با وجود اینکه یکی از اساسی ترین موازین حقوق بشری است، همچنان چالش برانگیز، مبهم و نامشخص است.

کلید واژه: قانون اساسی، حق سیاسی، حق تعیین سرنوشت، حقوق بین الملل

^۱ - دانشجوی دکتری جامعه شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن

^۲ کارشناس ارشد حقوق بین الملل دانشگاه آزاد اسلامی پیشوا

^۳ عضو هیئت علمی دانشگاه فرهنگیان، پردیس زینبیه

مقدمه

قانون اساسی جمهوری اسلامی به عنوان اصلی ترین تضمین حقوق و آزادی ها با تعیین رابطه قانونمند و از پیش تعیین شده برای دولت و ملت بر آن است تا با رسمیت بخشیدن به حقوق شهروندی و تعیین حدود آن، وظایف دولت را پیوند با مردم و در اعمال قدرت معین سازد و در سایه اعتبار این است که حکومت و قوای عالیه آن زاده می شود و اختیارات صلاحیت های آن شکل می گیرد و تدوین می یابد تا روابط بین حقوق مردم و قدرت دولت عاری از استبداد و فساد تعریف و تنظیم شود و در کلیه حوزه های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، هنری، حقوقی و اجتماعی حضور پر رنگ مردم تعریف شده و استمرار یابد. در این میان به دلیل تهدید قدرت حکومت، تضمین حقوق سیاسی مردم عنصر مهمی در ساختار قانون اساسی و دولت شناخته می شود، چرا که با به رسمیت شناختن این حق، به ناگاه ورود مردم به عرصه سیاست و اعمال حقوق سیاسی واجد نقش کلیدی نظارتی شده و تعادل میان پیش بینی و میزان این حقوق و از سوی دیگر به رسمیت شناختن و احترام به آن به منشا اختلاف نظرات دولتمردان و مردم تبدیل شده است.

وقتی که قانون اساسی به صریح یا ضمنی نقش سیاسی مردم را به عنوان یک حق برای آن ها برمی شمارد انتظار اطاعت و اجرای آن از سوی مردم، موجب پیگیری سایر مطالبات می گردد، چرا که به نظر وجود حقوق سیاسی و به رسمیت شناختن آن به دلیل نقشی که در تعیین دولتمردان و مسئولان کشور دارد می تواند در اعمال سایر حقوق اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، قضایی و... بسیار کارساز و موثر باشد.

فصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به حقوق ملت اختصاص یافته است و در آن برخی حقوق سیاسی از جمله آزادی عقیده و بیان، مطبوعات و اطلاعات، تکررگرایی، برپایی آزادانه اجتماع و راهپیمایی پیش بینی شده است. بدیهی است تضمین مشارکت سیاسی مردم در کنار اصل حاکمیت قانون در این فصل موجبات

استقرار نظام جمهوری را در ایران فراهم نموده است و با بررسی بیشتر آن می توان آزادی های فردی و دخالت اراده جمعی در اداره جامعه را سنجد (کاپیانی طالقانی مقدم و کوچ نژاد، ۱۳۹۶).

پیشینه تاریخی حق تعیین سرنوشت

حق تعیین سرنوشت قبل از تصویب منشور ملل متحد در ماده ۲۲ میثاق جامعه ملل به حالت نظام قیومیت و با اعطای خود مختاری به مستعمرات مطرح شد تا اهالی مناطق تحت قیومیت در آینده حق خود مختاری پیدا کنند. پس از تصویب منشور ملل متحد در سال ۱۹۴۵ و تصریح به حق تعیین سرنوشت به عنوان یک اصل حقوقی در یک معاهده چند جانبه بین المللی (بند ۲ ماده یک و ماده ۵۵) این حق وارد قلمروی حقوق بین الملل موضوعه شده و به عبارت دیگر بعد از جنگ جهانی دوم معتبرترین متنی که این اصل را در خود جای داده، منشور ملل متحد است، با تصویب الامیه اعطای استقلال به کشورها و مردمان مستعمرات در سال ۱۹۶۰ به اعلامیه استعمار زدایی معروف شده است (قطعه نامه شماره مجمع عمومی سازمان ملل متحد) و متعاقب آن با تصویب اعلامیه حقوق بین الملل در خصوص روابط دوستانه و همکاری میان دولت ها در سال ۱۹۷۰ و همچنین تصویب میثاق های بین المللی حقوق مدنی، سیاسی و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در سال ۱۹۶۶ حق تعیین سرنوشت وارد مرحله جدیدی شده و از یک اصل سیاسی به اصل حقوقی الزام آور تبدیل شده لذا پس از منشور ملل متحد، میثاق های بین المللی حقوق بشر به هر دو بعد خارجی و داخلی حق تعیین سرنوشت اشاره کرده است که در مرحله اول به حق تعیین سرنوشت ملت های تحت استعمار و در مرحله بعدی به رعایت حقوق اقلیت ها و برخورداری ملت ها از یک حکومت دموکراتیک تاکید کرده است و در عین حال دولت های عضو ملل متحد نیز متعهد هستند که ضمن احترام به این حق، تحقق آن را تسهیل کنند.

مفهوم تعیین حق سرنوشت

حق انتخاب، حق بنیادین انسان در تعیین سرنوشت اجتماعی و سیاسی آینده اوست. مشارکت افراد در تصمیمات مهم کشوری اعم از سیاستگذاری، اداره امور اجتماع و تعیین کارگزاران از حقوق و مسئولیت های اولیه هر انسانی بشمار می آید (اصغری آقمشهدی و شیرانی، ۱۳۹۰). حق تعیین سرنوشت به عنوان یکی از حقوقی که از دایره شمول حقوق بشر قرارگرفته است از حقوق مهم سیاسی نیز به شمار میرود. حقوق سیاسی آن است که فرد بتواند بهعنوان عضو جامعه در زندگی عمومی و اجتماعی کشور خود را از راه انتخاب زمامداران و مقامات سیاسی شرکت جویند و با به تصدی مشاغل سیاسی و اجتماعی خود نائل آید و یا در مجامع، آزادانه افکار و عقاید خود را به نحوه مقتضی ابراز نماید (موتمنی طباطبایی، بی تا). حق تعیین سرنوشت حقی جمعی است، بدین معنا که بیشتر به عنوان حق مردمان شمردهشده نه حق هر فرد. در مواد ۱ و ۵۵ منشور ملل متحد و در ماده ۱ میثاق های بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز حق ملت ها برای تعیین سرنوشت خود شناخته شده است، بنابراین هرچند این حق شناخته شده در حقوق بین الملل جنبه فردی نیز دارد که نمون^۵ آن ماده ۲۵ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی است، ولی با توجه به مواد ۱ و ۵۵ منشور ملل متحد و ماده ۱ مشترک در دو میثاق، آن را باید حقی جمعی دانست که مردمان از آن برخوردارند و میتوانند از آن بهصورت جمعی بهره‌مند شوند (نوازانی و فرج زاده، ۱۳۹۰).

از دیگر ویژگی های حق تعیین سرنوشت پیوند نزدیک این حق با خواست واقعی مردمان است که باید آزادانه بیان شود، بدین معنا که حق تعیین سرنوشت متعلق به همه اعضای یک جامعه دانسته شده و آنها باید این حق را دور از هرگونه فشار و در فضایی آزاد اعمال کنند (بهمنی قاجار، بی تا). بر اساس این اصل همه مردم حقدارند آزادانه و بدون دخالت خارجی وضعیت سیاسیشان را تعیین کرده و توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگیشان را دنبال کنند و هر دولتی وظیفه دارد این حق را طبق مقررات منشور رعایت کند (اصغری آقمشهدی و همکاران، ۱۳۹۲). حق تعیین

سرنوشت، همچنین به معنای حق مردمان یک سرزمین برای گزینش نظام سیاسی دلخواهشان است. حق مردمان برای انتخاب دولتی که می خواهند در چهارچوب آن زندگی کنند. جنبه دیگر حق تعیین سرنوشت، همان است که در ماده ۲۵ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی آمده و به معنای حق مشارکت همیشگی، پیوسته، آزاد و برابر مردمان در اداره امور کشور است. بنابراین، حق تعیین سرنوشت، حقی است بنیادین که بدون آن سایر حقوق نمی توانند به طور کامل محقق شوند. تعیین سرنوشت فقط یک اصل نیست، بلکه مهمترین حق در میان حقوق بشر است و پیش شرطی است برای اعمال همه حقوق و آزادی‌ها (نوازانی و همکاران، ۱۳۹۰).

حق تعیین سرنوشت و حاکمیت در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران محورهای دموکراتیک خود را که روح حاکمیت مردم در آن ساری و جاری است بر مبنای آموزه های اسلامی و عقلی بنا کرده است (اردشیری، ۱۳۹۵). بنابراین، قانون اساسی جمهوری اسلامی نظام حکومت را مبتنی بر مبانی دینی بیان کرده و نقش مردم در ایجاد و ادامه حکومت و اثرگذاری رأی مردم در اداره امور مملکت نیز تصریح و تأکید کرده است و در اصول مختلف به این موضوع پرداخته که برخی از آنها اشاره میکنیم:

اصل ششم مقرر می دارد در جمهوری اسلامی ایران، امور کشور باید با اتکا آراء عمومی اداره شود از راه انتخابات؛ انتخاب رئیس جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضای شوراها و نظایر این ها، یا از راه همه پرسی در مواردی که در اصول دیگر این قانون معین می گردد. از حقوقی که اسلام برای همگان قائل است حق حاکمیت بر سرنوشت خویشتن است که این حقوق را از جانب خداوند تعالی می داند و بر اساس آن هیچ کس مجاز نیست موجبات سلب این حق را از انسان ها به هر دلیلی فراهم کند و یا اعمال حق خود را وسیله اضرار به غیر یا تجاوز به منافع عمومی قرار دهد (حیدری، جلالی، صالحی امیری و جاوید، ۱۳۹۷).

در اصل ۵۶ قانون اساسی آمده است: حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است، هیچ کس نمی تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا ذر خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خدا داد را از طرفی که در اصول بعد می آید اعمال می کند.

طبق اصل هفتم: شوراها اعم از مجلس شورای اسلامی، شورای استان، مجلس، بخش، روستا و نظایر اینها از ارکان تصمیم گیری اداره امور کشورند. اعمال قوه مقننه طبق اصل ۵۸ از طریق مجلس شورای اسلامی است که از نمایندگان منتخب مردم تشکیل می شود و اعمال قوه مجریه نیز مطابق اصل ۶۰ از طریق رئیس جمهور و وزراً است و رئیس جمهور طبق اصل ۱۱۴ با رای مستقیم مردم انتخاب می شود.

مقام رهبری در ایران که بالاترین مقام حکومتی است و طبق اصل ۵۷ قوای سه گانه زیر نظر او انجام وظیفه می نمایند و صیغه دینی و مذهبی با انتخاب و رای نمایندگان مجلس خبرگان که خود منتخب مردم هستند تعیین می گردد، اصل ۱۰۷ قانون اساسی در این خصوص تصریح می کند: تعیین رهبری به عهده خبرگان منتخب مردم است و رهبر منتخب خبرگان، ولایت امر و همه مسئولیت های ناشی از آن را بر عهده خواهد داشت.

بر اساس اصل ۵۹ قانون اساسی در مسائل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ممکن است اعمال قوه مقننه از راه همه پرسی و مراجعه مستقیم به آراء مردم صورت گیرد. در خواست مراجعه به آراء عمومی باید به تصویب دو سوم مجموع نمایندگان مجلس برسد (رضایی و توحیدی، ۱۳۹۷).

بررسی جایگاه حقوقی اصل تعیین سرنوشت

اصل تعیین سرنوشت بر حقوق بین المللی سنتی اثر زیادی داشته است اما اثر آن تا حدی نبوده که ساختار حقوق بین الملل را تغییر دهد. مع ذلک بر روی مفاد و محتوای بسیاری از نرم های بین المللی و خیلی کلی تر بر روی طرز تفکر کشور در جامعه جهانی فعلی اثر مهمی را داشته است. به موجب حقوق بین الملل امروزی

افراد هر چند با وضعیتی محدودتر، دارای حقوق قانونی هستند. به همین منوال تبلور اصل تعیین سرنوشت دسته ای جدید از تابعان حقوق بین الملل از قبیل نهضت های آزادی بخش نماینده ی ملت های تحت ستم یک قدرت استعماری، اشتغال بیگانه یا رژیم نژاد پرست را موجب شده است. از آنجایی که موقعیت بین المللی نهضت های آزادی بخش ملی از اصل تعیین سرنوشت ناشی می شود آن دست از نهضت های آزادی بخش که در راستای آزادی از استعمارگرایی، اشتغال بیگانه یا نژاد پرستی قرار نمی گیرند، از موقعیت بین المللی برخوردار نخواهند شد که این مطلب به وضوح از طریق رویه ی کشورها و بیانیه های صادره توسط کشورها در ملل متحد و همچنین اظهارات نهادهای ملل متحد به منصفانه ظهور رسیده است.

با وجود این، بر خلاف اصل تساوی حاکمیت، اصل تعیین سرنوشت شدیداً روندهای جدید در حال ظهور در جامعه ی جهانی را منعکس می کند. افزون بر این، به صورت قابل توجهی خاستگاه ایدئولوژیک دارد. به نظر می رسد اصل تعیین سرنوشت قاطعانه در مجموعه ی حقوق بین الملل تنها در سه حوزه استقرار یافته است:

- ۱- به عنوان یک معیار ضد استعمار گرایانه.
- ۲- به عنوان مانعی در برابر اشتغال نظامی.
- ۳- به عنوان یک شرط که همه ی گروه های نژادی دسترسی کامل به حکومت داشته باشند مردم تحت سلطه استعماری حق خود مختاری خارجی دارند. یعنی حق ایجاد یک دولیت مستقل برخوردار حاکمیت یا حق اتحاد و همگرایی آزاد با یک دولت مستقل، یا ظهور و بروز در چارچوب هر وضعیت سیاسی که آزادانه از سوی مردم تعیین شده باشد. در خصوص مردم تحت اشتغال نظامی خارجی، پس از کسب یا آشکار شدن استقلالشان، نیز این حق مصداق دارد. هر گروه نژادی که از دسترسی کامل به حکومت در یک کشور دارای حاکمیت محروم شود، از حق تعیین سرنوشت خارجی (استقلال، همگرایی با یک دولت موجود و...) یا حق تعیین سرنوشت داخلی برخوردار است به صورت ویژه تری، هم اکنون در مجموعه بین الملل، هم یک اصل

کلی وجود دارد که به عنوان یک معیار عمل به کار می رود و هم مجموعه ای قواعد عرفی ویژه که به موضوعات خاص ارتباط دارد. این قواعد، راجع به برخی حوزه ها، یک اصل کلی را نشان می دهند. نقش این اصل آن است که به عنوان یک معیار کلی برای تفسیر حقوق بین الملل عرفی و قرار دادی به کار می رود و وضعیت های مبهم را روشن می کند. بنابر این اصل مزبور فراتر از قواعد عرفی قرار می گیرد و به آنها وحدت می بخشد.

این اصل کلی اساسی تعیین سرنوشت را محکوم می کند. همانطور که دیوان بین المللی دادگستری در قضیه صحرای غربی بیان داشته، تعیین سرنوشت و خودمختاری ملل، مستلزم بیان آزاد و واقعی اراده، مردم ذینفع است. به عبارت دیگر این اصل متضمن شیوه و راه کاری است که از رهگذار آن دولت ها باید به تصمیمات راجع به مردم دست یابند. بر عکس، این اصل هیچ حوزه ی ویژه ی متنوعی را که در آن تعیین سرنوشت باید اعمال گردد و هیچ گونه هدف غایی تعیین سرنوشت (خود مختاری داخلی، حاکمیت و اقتدار مستقل، همگرایی یا اتحاد با دولت دیگر یا انتخاب و گزینش آزاد هر گونه وضعیت سیاسی) را مشخص نمی کند. به موازات این مجموعه معیارهای عرفی، مجموعه ی مهمی از قواعد قرار دادی بین المللی نیز وجود دارد (شیرانی بید آبادی، ۱۳۹۰).

تا سال ۱۹۸۰ دیگر تردید وجود نداشت که حق مردم برای تعیین سرنوشت در سرزمین های اشغالی، سرزمین های غیر خود مختار، مستعمرات و دولت هایی که رژیم های نژاد پرست داشتند، بخشی از حقوق بین الملل عرفی را تشکیل می دهد. علاوه بر اسناد بین المللی متعددی که به این اصل اشاره داشتند، کمیسیون حقوق بین الملل نیز در تفسیر ماده ۵۳ کنوانسیون ۱۹۶۹ وین راجع به حقوق معاهدات، این اصل را جزو قواعد آمره بین المللی تلقی کرده است. مشکلی که در بررسی مضمون حق تعیین سرنوشت به عنوان بخشی از حقوق بین الملل عرفی مطرح می شود، این است که بین آنچه در معاهدات یعنی در میثاق تحت عنوان حق تعیین

سرنوشت مطرح شده و آنچه در حقوق بین الملل رژیم ها نژاد پرست و حق مردم تحت سلطه آنها برای اعمال حق تعیین سرنوشت در میثاقین ذکر نشده، در حالی که مسئله منابع و ثروت های طبیعی که در در میثاق آمده است، در اعلامیه اصول همکاری و روابط دوستانه ۱۹۷۰ قید نشده، در عین حال که در یک سری قطع نامه هایی که در مجمع عمومی ملل متحده به تصویب رسیده که مهمترین آن قطعنامه ۱۸۰۳ مورخ ۱۴ دسامبر ۱۹۶۲ در مورد منابع و ثروت های طبیعی است، این مطلب عنوان شده که البته اثبات عرفی بودن محتوای این قطعنامه ها با توجه به تعدد آراء مختلف و ممتنع کار ساده ای نیست. بدین ترتیب بحث اصلی در اثبات عرفی بودن اصل تعیین سرنوشت آن، تدقیق آن دسته از قواعدی است که از این اصل قابل استنتاج است و در عین حال بخشی از حقوق بین المللی عرفی را تشکیل می دهد، خواه مبنای معاهده ای داشته باشد یا غیر معاهده ای. میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به عنوان اولین معاهداتی که به تفصیل اصل تعیین سرنوشت را بیان می کند، قابل ذکرند. در دهه ۱۹۵۰، مخالفت هایی در خصوص گنجاندن اصل تعیین سرنوشت در میثاق بیان می شد و دلیل اصلی این مخالفت ها هم خصیصه این اصل بود، چه از حیث اینکه بسیاری هنوز آن را اصلی سیاسی تلقی می کردند و چه از این لحاظ که جزو حقوق مردم محسوب می شد، نه حقوق بشر.

نتیجه گیری:

می توان چنین نتیجه گیری نمود که این حق به سبب ویژگی های ماهوی اهمیت آن از جنبه های مختلف مانند اهمیت ذاتی آن، اهمیتی که از جانب حقوق بشر بر آن مرتب می شود و همین طور اهمیتی که اجرای مطلوب و استحکام سایر قواعد و تاثیرات حقوق بین الملل همچون منع توسل به زور به صورت مطلق و ممنوعیت تصرف قهری سرزمین و حفظ و استحکام صلح و امنیت بین المللی در کنار افزایش اعتباری قواعد حقوق بین الملل از جمله اصول بنیادین حقوق بین الملل است و

تردید در لزوم رعایت آن وفق قواعد حقوق بین الملل کاری بیهوده و نادرست است و به این ترتیب اصل حق تعیین سرنوشت مردم برای خودشان ضمن اهمیت و لازم الاجرا بودن آن وفق ماهیت آن در عرصه عمل و منشأ اثر قرار گرفتن موجبات احقاق حقوق مردمی را فراهم می آورد که به دلایلی تا این زمان از حقوقشان محروم گشته بودند. به بیان دیگر این اصل حق تعیین سرنوشت است که مانع ادامه وضعیت های استعماری و وضعیت هایی مانند تجاوز و اشغال سرزمین مردم ساکن آن توسط بیگانه و ادامه سیاست های تبعیض نژادی می شود، با اعمال این حق و اثر گذاری آن، بسیاری از نقض های بعدی مانند توسل به زور و جنگ، جنایت جنگی و موارد از این دست که برای رهایی از آن و غلبه بر سیاست های نادرست استعماری و نژاد پرستانه و یا ناعادلانه از طرف اشغالگر از سمت این سیاست ها رخ می داد و ممکن بود بعد ها هم بسیار فزاینده رخ دهد، به طرز قابل ملاحظه ای کاهش یافته و از بروز آن ها جلوگیری می شود. به علاوه قضایا و اسنادی که مورد مطالعه قرار گرفت نیز مبین تایید اهمیت این حق به عنوان یک اصل بنیادین در حقوق بین الملل و لازم الاجرا بودن آن و تعلق اراده مجریان حقوق بین الملل و تابعان فعال آن برای ترتیب اثر بخشیدن به آن است. همانطور که می بینیم این اصل وفق حقوق بین الملل، اجرای آن الزامی است، دیگر نکته مهم این است که هدف اعمال تعیین حق سرنوشت دخالت واقعی مردم و خواست آن ها برای انتخاب حاکمیت و سیاست های حاکمه بر خودشان است در این مسیر نبایستی به نام حق تعیین سرنوشت وضعیت هایی در تضاد با آن و مانند وضعیت های حکمرانی دیکتاتوری جایگزین وضعیت نامطلوب پیشین گردد. همچنین با مطالعه استاد و قضایا مربوط به این نتیجه حاصل می شود که در غیر از موارد مطرح سه گانه در اعمال حق تعیین سرنوشت، یعنی در وضعیت های استعماری و تحت اشغال بیگانه و یا در سرزمین های تحت اعمال سیاست های تبعیض نژادی حتی اگر در مقام تئوری ممکن باشد اما تا اتخاذ تمهیداتی مانند این که حکومت و دولت زیر پا گذارنده حق تعیین سرنوشت، ملزم به رعایت حقوق مردم

گردد و اگر نشد راه های مسالمت آمیز اعمال حق تعیین سرنوشت مردم در مداخله آن ها در روند حاکمیت سپری شود و در نهایت با مداخله ملل متحد و سازمان و شورای امنیت که عهده دار حل چنین مشکلاتی است بر اساس حقوق بین الملل و با دوری از موازین غیر حقوقی مسئله حل و فصل گردد که اگر واقعت بر اسن اساس عمل شود بی تردید دیگر مجال به چیزهای دیگر از جمله جدایی چاره ساز نمی رسد.

از طرفی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با مد نظر قرار دادن اصول دینی و پایه گذاری ارکان جمهوری در آن حقوق سیاسی مردم را در مقدمه و اصول خود به رسمیت شناخته است. برخی صادیق این حقوق به عنوان برخی از حقوق اساسی با متن جمهوریت نظام کاملا منطبق بوده و حداقل هایی لازم را در بر می گیرد. تصریح هایی که در این زمینه برای نقش مردم و چگونگی ایفای این نقش در حیات سیاسی و اجتماعی شده، نظام سیاسی ایران را به سمت و سوی مردم سالاری سوق داده و در کنار اسلامیت آن، رکن دیگر این نظام را رقم زده است.

منابع

- اردشیری، سونیا. (۱۳۹۵). نقش مردم در فرایند تصویب قانون اساسی و تاثیر آن بر حق تعیین سرنوشت. پایان نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه قم.
- اصغری آقمشهدی، فخرالدین؛ شیرانی، فرناز. (۱۳۹۰). حق تعیین سرنوشت در اسناد بین المللی و قرار کریم. فصلنامه مطالعات، حقوق بشر اسلامی، ۲(۳)،
- بهمنی قاجار، محمد علی. (بی تا). چگونگی اعمال حق تعیین سرنوشت مجاز نبودن جدایی خواهی. سیاسی اقتصادی. ۲۶۲-۲۶۱.
- حیدری، لادن؛ جلالی، محمد؛ صالحی امیری، رضا؛ جاوید، محمد جواد. (۱۳۹۷). نقش سیاسی شهروندان در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و دیدگاه های ناظر بر آن. فصلنامه حقوق پزشکی، ۱۲(۴۶)، ۳۵-۸.
- رضایی، مهدی؛ توحیدی، علی. (۱۳۹۷). مبانی اعطای حق تعیین سرنوشت در قرآن، ادیان و عرفان. عرفان اسلامی، ۵(۵۷)، ۲۸۵-۲۵۷.
- شیرانی بیدآبادی، فرناز. (۱۳۹۰). جایگاه حق تعیین سرنوشت در حقوق بین الملل. پایان نامه کارشناسی ارشد. موسسه آموزش عالی شهید اشرفی اصفهانی.
- نوازانی، بهرام؛ فرج زاده، سکینه. (۱۳۹۰). شورای امنیت سازمان ملل متحد و تعارض اصل حق تعیین سرنوشت ملت ها با اصل حق حاکمیت ملی. پژوهش نامه علوم سیاسی، ۶(۴)، ۲۳۶-۲۱۳.

The right to self-determination in Iranian law and international law

Hossein Shabani, Mehdi Khani, Nasser Shirkond

Abstract

Recognition of the political role of the people and its extent in the constitution indicates the capacity of governments to participate in the activities of citizens in the form of individuals or groups in various fields of governing the country as a political right. The hallmark of political rights is manifested in the degree of political participation of the people in the administration of governments. If this right is envisaged as a political right in the constitution and within the limits of electing the rulers, monitoring the performance of the officials, demanding from them and finally holding the officials accountable to the people, this law can be considered as a democratic constitution. Took into account. However, in religious systems such as the Islamic Republic of Iran, the centrality of governing the country and even passing laws is derived from sharia. There are differences of opinion about the authority and even the ability of the people to express their views in the management of affairs, but despite these conflicting views, differences of opinion can not and should not affect the basic principles based on the beginning of the nation. Put or ignore them. The right to self-determination is also an important issue in contemporary international law, which, while one of the most fundamental human rights standards, remains challenging, ambiguous and uncertain.

Keywords: constitution, political right, right to self-determination, international law

